

تنبیه بدنی زن در نگاه های گونان

سید موسی صدر

یکی از مسائلی که به شدت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، آیه ای از آیات قرآن می باشد که در آن طرحی برای چاره نشوز زنان از وظایف همسری پیشنهاد شده و یکی از مراحل آن، زدن زن است.

چنین طرحی در عصر حاضر، از سوی برخی منتقدان، خلاف حقوق بشر و در تضاد با آزادی زنان شناخته شده است! گروهی سعی کرده اند که با بزرگ نمایی این طرح، از آن ادعاینامه ای علیه اسلام بسازند و جمعی تلاش داشته اند تا با تکیه بر این فهم از آیه، روشهای نادرست و ناعادلانه را در مورد زن جایز شمارند، برخی نیز اهتمام داشته اند تا با توجیحات علمی ساحت دین را از هرگونه برنامه ناعادلانه منزّه شمارند و جلو سوء استفاده ها را بگیرند.

در این نوشته بر آن هستیم تا نگاهی به هر یک از این تلاشها و دیدگاه ها داشته باشیم، اما پیش از آن باید متن آیه را از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار دهیم:

«و اللاتی تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ واهجروهنّ فی المضاجع و اضربوهنّ فإِن أظعنکم فلاتبغوا علیهنّ سبیلاً إِنْ اللّهُ کان علیاً کبیراً» نساء/ ۳۴

و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه ها از ایشان دوری کنید و [اگر تأثیر نکرد] آنان را بزنید، پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی مجوید که خدا والای بزرگ است.

همان گونه که پیداست، خداوند به مردانی که با نشوز همسران شان مواجه هستند حق یا اختیار یا اجازه این سه کار را می دهد:

۱. نصیحت ۲. اعراض و پشت کردن در بستر خواب ۳. زدن.
- برای فهم بهتر این راهکار، سه پرسش و نیز پاسخ آنها قابل طرح است:
 ۱. نشوز چیست؟
 ۲. ضرب چگونه و برای چیست؛ و به تعبیر دیگر فلسفه «زدن» چیست؟
 ۳. آیا شرطی برای چنین اقدامی وجود دارد یا خیر؟

تعریف نشوز

نشوز در لغت به معنای بلندی و ارتفاع است و زن ناشزه در اصطلاح به زنی گفته می شود که خود را در برابر همسرش در موضع بالا ببیند و تن به اطاعت او ندهد. راغب می گوید:

«و نشوز المرئة بغضها لزوجها و رفع نفسها من طاعته و عینها عنه الی غیره.» ۱

نشوز زن عبارت است از کینه و نفرت او نسبت به شوهرش و سرتافتن از اطاعت او و چشم داشتن به جز او.

چنان که دیده می شود نشوز زن، عصیان و سر باز زدن او از اطاعت شوهر تعریف شده است، بنابراین این تحقق و عدم تحقق نشوز، بستگی به فهم حدود و گستره اطاعت همسر دارد؛ زیرا هر چه دایره اطاعت گسترده تر باشد زمینه نشوز بیشتر مهیاست و به عکس هر چه دایره اطاعت شوهر تنگ تر و محدودتر باشد، زمینه تحقق نشوز کمتر فراهم می شود. اکنون باید دید محدوده اطاعت زن از همسر خود تا کجا است؟

از تعبیرهایی که مفسران و فقیهان در این باره داشته اند می توان سه دیدگاه را نتیجه گرفت:
۱. گستره اطاعت شوهر به اندازه گستره اوامر و نواهی اوست؛ یعنی هر دستوری که شوهر می دهد زن باید اطاعت کند، چه مربوط به زندگی خانوادگی باشد یا مربوط نباشد، و چه درباره حق بهره وری جنسی باشد یا نباشد؛ یکی از نویسندگان می نویسد:

«نشوز نافرمانی است که گاه از رفتار یا گفتار به دست می آید؛ مانند اینکه صدای خود را بر او بلند کند، یا هنگامی که او را فرا می خواند پاسخ نگوید و به آنچه فرمانش می دهد نشتابد، و آن گاه که با او سخن می گوید تسلیم نباشد.»^۲
نویسنده تفسیر المنار نیز آورده است:

«بیشتر فقیهان، نشوز شرعی را که مجوز زدن به هنگام نیاز است به چند مورد خاص محدود ساخته اند؛ مثل سرباز زدن از خواسته مرد در بستر، بیرون رفتن از منزل بدون ضرورت و برخی آرایش نکردن زن را از مصادیق نشوز شمرده اند. و همچنین گفته اند مرد حق دارد زن را به خاطر ترک تکالیف دینی مثل غسل و نماز بزند. ظاهراً نشوز معنایی گسترده تر از اینها دارد و هرگونه عصیان و سرکشی از سوی زن را که انگیزه اش تکبر و خودکامگی باشد شامل می شود. و آیه شریفه نیز که می فرماید: «پس اگر از شما اطاعت کردند، دیگر راهی بر ایشان مجوید» همین را می رساند.»^۳
بر اساس این دیدگاه، نشوز زن در دایره حقوق همسری محدود نشده است، بلکه هرگونه سرفرازی و اطاعت نکردن از دستور و خواست شوهر، نشوز به شمار می آید، چه آن دستور مربوط به حقوق همسری باشد یا نباشد!

این دیدگاه با نظر تحقیق سازگار نیست، زیرا نشوز درباره مرد نیز مطرح است و خاستگاه نشوز زن همانند خاستگاه نشوز مرد است، در حالی که هیچ کس از اهل فقه نگفته است که نشوز مرد به خاطر پیروی نکردن از خواسته زن است، بلکه همه بر این باورند که نشوز مرد درباره زن با رعایت نکردن حقوق وی تحقق پیدا می کند. بنابراین در مورد زن نیز باید این واقعیت را پذیرفت که نشوز وی با مراعات نکردن حقوق شوهر است، نه سرپیچی از دستورات و خواسته های شوهر.
صاحب جواهر درباره این نظریه که از تعریف لغوی نشوز به دست آمده است می گوید:

«نتیجه سخن آنان این است که نشوز زن عبارت است از هرگونه سرکشی و تنفر، و نشوز مرد عبارت است از زدن و دوری کردن در بستر، ولی این خلاف معنایی است که در شرع مطرح شده که عبارت است از خودداری از انجام خصوص حق واجب هر یک نسبت به دیگری. و از همین رو گفته اند: بد زبانی زن نشوز نیست؛ اگرچه سزاوار سرزنش و تأدیب باشد. همچنین خودداری از خدمت همسر و برآوردن نیازهایی که ربطی به بهره مندی جنسی ندارد جزء مصادیق نشوز نیست، زیرا هیچ یک از این کارها بر زن واجب نمی باشد.»^۴

شاید علت پیدایش این نظریه عدم تفکیک دستورات حقوقی از دستورات تکریمی باشد؛ به این معنی که صاحبان نظریه یادشده از یک سو دیده اند که نشوز به معنای سرباز زدن از اطاعت شوهر است و از سوی دیگر مشاهده کرده اند که در منابع دینی توصیه های زیادی به زن درباره همسرش شده است که همه این توصیه ها در راستای مطیع بودن و تسلیم بودن نسبت به شوهر و خواسته های اوست، از این دو مطلب نتیجه گرفته اند که پس اگر زن کوچک ترین نافرمانی نسبت به شوهرش بکند ناشزه شمرده می شود، حال آن که این تصور خطاست، زیرا توصیه های یادشده همه بیانگر حقوق شوهر نیستند، بلکه برخی برخاسته از حقوق و برخی دیگر تکریم شوهر است که در حقیقت گذشت و بزرگواری زن را می طلبد. بنابراین زن حق دارد که گذشت نکند و به همه خواسته های شوهر تن ندهد.

۲. اطاعت شوهر تنها در حدود حقوق اوست و نه بیشتر؛ بنابراین نشوز زن، آن گاه تحقق می یابد که این حقوق رعایت نشود.

امام خمینی (ره) می نویسد:

«نشوز در مورد زن عبارت است از اطاعت نکردن از همسر در جایی که واجب است بر او؛ مثل تمکین نکردن، نپیراستن خود از چیزهایی که تنفرآمیز است و با بهره وری و لذت بردن از او ناسازگار می باشد، نیز نظافت نکردن و آرایش نکردن در صورتی که شوهر خواستار آن باشد و همچنین بیرون رفتن از منزل او بدون اجازه شوهر و مانند اینها. اما با اطاعت نکردن تنها، در صورتی که واجب نباشد نشوز تحقق پیدا نمی کند. بنابراین اگر از انجام دادن کارهای خانه سرباز زند یا نیازهای مرد را که ارتباطی با بهره گیری جنسی ندارد مثل جارو کردن، خیاطی، آشپزی و... برآورده نسازد، نشوز صدق نمی کند.»^۵

صاحب جواهر نیز می نویسد:

«ظاهر این است که نشوز، با بیرون رفتن هر یک از زن و شوهر از وظایف واجب بر یکدیگر تحقق

می یابد.»^۶

اما این حقوق کدامند که رعایت نکردن آنها توسط زن باعث تحقق نشوز می شود؟

از متون فقهی و غیر فقهی چنین استفاده می شود که حقوق واجب مرد بر زن در سه عنوان خلاصه می شود:

۱. استمتاع و بهره وری جنسی.

۲. پیراسته بودن زن از کارها و چیزهایی که موجب تنفر مرد می شود.

۳. سکونت زن در منزل و بیرون نرفتن بدون اجازه شوهر.

چند عبارت از متون فقهی را در این زمینه می آوریم:

«بر زن واجب است که نسبت به همسرش تمکین داشته باشد و چیزهایی را که باعث تنفر او می شود، از خود بزداید و مرد حق دارد زن ناشزه را بزند، بدون اینکه موجب خون ریزی یا شکستگی گردد.»^۷

«نشوز عبارت است از تمرّد زن نسبت به همسرش به صورت انجام ندادن حقوق او یا انجام دادن

کارهایی که موجب نفرت او می گردد، اگر چه مثل دشنام دادن یا سرزنش کردن باشد.»^۸

«نشوز عبارت است از تمرد زن نسبت به شوهر در برآورده نساختن حقوقش یا انجام دادن کارهایی که موجب نفرت او می شود اگر چه آن کارها از قبیل دشنام دادن یا سرزنش کردن باشد و همچنین بیرون رفتن از منزل بدون اجازه و ضرورت.»^۹

از سه عنوان یادشده، عنوان دوم در حقیقت متمم و مکمل عنوان نخست است؛ یعنی اگر زن حق ندارد موجبات تنفر شوهر را فراهم کند به خاطر این است که استمتاع محدودیت پیدا نکند و به صورت کامل انجام گیرد، چنان که امام خمینی به صراحت می نویسد: «و نزدون چیزهایی که موجب نفرت شوهر است و با بهره وری جنسی و لذت ناسازگار است». اما آیا عنوان سوم نیز مکمل عنوان نخست است، یا خود حق جداگانه ای است؟

برخی تعبیرات اگر چه از این جهت مبهم است، اما بعضی از فقها تصریح کرده اند که بیرون رفتن از منزل حق جداگانه ای است که حتی اگر لطمه ای به استمتاع هم نزنند، باید با اجازه شوهر باشد: «برای زن جایز نیست که بدون اجازه شوهر از منزل بیرون رود در حالی که بیرون رفتن ناسازگار با حق استمتاع باشد، بلکه بنا بر احتیاط بیرون رفتن اگر چه ناسازگار با حق ویژه همسری نیز نباشد، جایز نیست؛ بنابراین اگر بیرون رفت ناشزه می شود. اما سایر کارها بدون اجازه شوهر حرام نیست؛ مگر اینکه با حق بهره گیری جنسی ناسازگار باشد.»^{۱۰}

«برای زن جایز نیست که از منزل بدون اجازه شوهر بیرون رود، اگر چه بیرون رفتن ناسازگار با حق استمتاع نیز نباشد، پس اگر بدون اجازه بیرون رفت، استحقاق نفقه ندارد.»^{۱۱}

به این ترتیب حقوق مرد بر زن در دو چیز خلاصه می شود؛ یکی استمتاع و بهره گیری جنسی، دوم سکونت در منزل. و نشوز و آن گاه تحقق پیدا می کند که این دو حق رعایت نشود.

۳. فرمان بری از شوهر تنها در استمتاع جنسی است و نه بیشتر. بر اساس این نظریه نشوز ضد تمکین است؛ چنان که صاحب جواهر می گوید: «سخن در معتبر بودن تمکین است که در برابر نشوز می باشد.»^{۱۲}

و تمکین عبارت است از اینکه زن خود را در اختیار مرد قرار دهد تا هرگونه استمتاع برای او ممکن باشد.

صاحب جواهر در تعریف تمکین می نویسد:

«تمکین کامل، عبارت است از خود را در اختیار شوهر قرار دادن به گونه ای که عدم نشوز تحقق یابد؛ آن عدم نشوزی که به اتفاق شرط وجوب نفقه است، بلکه مسئله اجماعی است. بنابراین اگر زن به گونه ای که گفته شد تمکین کرد، به گونه ای که محل خاص یا وقت خاصی را از جایها و زمانهای مناسب بهره گیری جنسی تعیین نکند، بر مرد انفاق واجب است و گرنه واجب نیست.»^{۱۳}

بنابراین نشوز وقتی صورت می گیرد که زن تمکین نکند و تن به تمتعات مرد ندهد، اما اگر تمکین کرد در این صورت ناشزه شمرده نمی شود، اگر چه از جهات دیگر مقصر باشد.

«نشوز عبارت است از خودداری زن از حق استمتاع شوهر؛ حقی که زن هنگام ازدواج بدان پایبند شده است.»^{۱۴}

«نشوز عبارت است از خودداری کردن زن از برآوردن نیاز جنسی مرد یا اطاعت نکردن در آنچه که خداوند بر زن واجب کرده است که هر دو نظریه پسندیده است.»^{۱۵}

صاحبان این نظریه راجع به حقوق دیگر مرد، یکی از دو موضع احتمالی را دارند؛ یا خودداری زن از ادای آنها را مؤثر در صدق عنوان نشوز نمی دانند اگر چه او را شایسته کیفر قرار دهد. و یا اینکه حق دیگری برای مرد قائل نیستند و تمام حقوق او را به حق استمتاع بر می گردانند، چنان که از متن جواهرالکلام استفاده می شود. صاحب جواهر در یک جا نشوز را ضد تمکین می داند و تمکین را به تن سپاری زن برای استمتاع مرد تعریف می کند. ۱۶ و در جای دیگر می نویسد:

«بد زبانی زن، نسبت به مرد نشوز نیست، اگر چه سزاوار سرزنش و تأدیب باشد. و همچنین خودداری کردن از خدمت شوهر و رفع نیازهایی که ربطی به بهره گیری جنسی ندارد، نشوز شمرده نمی شود، زیرا هیچ یک از اینها و غیراینها از کارهایی که موجب از بین رفتن استمتاع نیست، بر زن واجب نیست.» ۱۷

این تعبیرات نشان می دهد که از نظر ایشان، همه حقوقی که فقها برای مرد نسبت به زن مطرح کرده اند از قبیل نطافت، آرایش، انجام ندادن کارهایی که موجب تنفر شوهر می شود، سکونت در منزل و... در حقیقت مقدمه برای ادای حق استمتاع است و به همین خاطر برخی از کسانی که سکونت در منزل را هرچند لطمه به استمتاع نزنند واجب دانسته اند از باب احتیاط فتوا داده اند و نه از روی دلیل قابل استدلال، چنان که در عبارت آیت الله خویی می بینیم:

«برای زن جایز نیست که بدون اجازه شوهر از منزل بیرون رود؛ در جایی که بیرون رفتنش سازگار با حق استمتاع باشد، بلکه بنا بر احتیاط، بیرون رفتن بدون اجازه مطلقاً حتی اگر ناسازگار با استمتاع نباشد، جایز نیست.» ۱۸

این نظریه راجع به نشوز که با مبانی فقهی نیز سازگارتر به نظر می رسد، از یک سو زمینه نشوز را به شدت محدود می کند، زیرا تنها سرباز زدن زن از حق جنسی مرد را نشوز می داند و نه مخالفت با هر گونه خواسته های حق و ناحق او را، ولی از سوی دیگر دامنه آن را توسعه می دهد به هرگونه رفتار و گفتاری که باعث بی میلی مرد نسبت به زن شود و در نتیجه به محرومیت از استمتاع بیانجامد. به همین جهت صاحب جواهر می گوید:

«بعید نیست که مقصود از نشوز در آیه نفرت و بی میلی زن باشد، به گونه ای که باعث از بین رفتن امکان استمتاع گردد گرچه با چهره درهم کشیدن، و سخنان درشت و کارهایی مانند آن باشد که باعث از بین رفتن میل به نزدیکی و بهره گیری جنسی گردد.» ۱۹

یا در جایی دیگر می گوید:

«بدیهی است که نشوز با چهره در هم کشیدن، روی گرداندن، گران جانی، اظهار نفرت با گفتار یا رفتار و کارهایی که بهره وری و کامجویی مرد را از زن بکاهد، تحقق می یابد.» ۲۰

زدن، چگونه و چرا؟

در رابطه با چگونگی زدن زن، با توجه به روایات فراوانی که در این زمینه رسیده است همه مفسران و فقیهان بر این مطلب توافق و تأکید دارند که زدن باید «غیرمبرح» باشد؛ یعنی آسیب و آزار جسمی نرساند و گرنه موجب دیه خواهد بود. بر همین اساس گفته اند، اولاً در هنگام زدن باید از مواضع حساس مثل صورت، چشم و... پرهیز شود، و ثانیاً زدن در یک موضع نباشد بلکه باید پخش شود. عباراتی از فقها را در این باره می نگریم:

«شایسته است که هنگام زدن از مواضع حساس مانند صورت، پهلو و شکم دوری کند و همچنین از زدن یک موضع بپرهیزد، بلکه بر مواضع مختلف پراکنده شود...» ۲۱

«و اما زدن بدون شک باید غیرمبجح باشد و مبرح آن زدنی است که باعث مشقت و سختی باشد و ظاهراً همه مسلمانان بر این شرط اتفاق نظر دارند.» ۲۲

«زدن غیرمبجح یعنی زدنی که باعث اذیت و آزار شدید نگردد... پس اگر مرد در زدن از حد مجاز تجاوز کرد و باعث هلاکت زن شد، ضامن است... و شایسته است که مرد ضربات را بر یک محل فرود نیاورد و همچنین از زدن بر صورت دوری کند که صورت مظهر زیبایی ها است.» ۲۳
و ثالثاً ابزار این کار باید چیزی سبک مانند چوب مسواک باشد:

«مثل زدن سبک با دست بر کتف زن، سه مرتبه یا با چوب مسواک یا با چوب نازک دیگر.» ۲۴
«زدن در آیه به گونه غیرمبجح تفسیر شده؛ یعنی زدنی که سخت درآورد نباشد که در واقع زدن نیست، بلکه دست کشیدنی است با ظرافت ویژه، و از همین رو مقید شده که با تازیانه و چوب و وسیله دیگر نباشد، مگر چوب نازک مسواک که انسان با آن مسواک می زند.» ۲۵
این نوع زدن در حقیقت همان گونه که در متن اخیر آمده است، زدن زن را از زندهای معمولی و رایج کاملاً جدا می کند و نشان می دهد که مقصود شارع از «ضرب» زدن خاص است و نه زدن معمول و رایج در خشونت‌های مردان نسبت به همسران خود که دست کم موجب کبودی و تغییر رنگ پوست می شود.

فلسفه تجویز «ضرب»

در این موضوع بین فقیهان و مفسران یک نقطه مشترک وجود دارد و یک نقطه اختلاف. نقطه مشترک این است که زدن برای انتقام گیری و عقده خالی کردن مرد نیست، بلکه برای اصلاح و چاره است.

«در زدن باید اصلاح زن در نظر باشد نه انتقام گیری و عقده گشایی. و شهید در مسالک گفته است که اگر به این منظور بزند کار حرام انجام داده است.» ۲۶

«زیرا مقصود تأدیب زن است نه آزار رساندن و اذیت کردن او چنان که برخی از افراد نادان می کنند.» ۲۷

«آنچه از آیه استفاده می شود این است که زدن برای اصلاح زن و بازگرداندن او به اطاعت شوهر باید باشد؛ پس باید در چند و چون آن به کمترین اندازه که هدف را برآورده می کند بسنده شود.» ۲۸
اما نقطه اختلاف این است که ضرب به چه عنوان در اصلاح و تأدیب زن تأثیرگذار است. به تعبیر دیگر چه اثری از زدن پدید می آید که باعث اصلاح و اطاعت زن می گردد؟

در این زمینه دو برداشت وجود دارد؛ برخی بر این باورند که زدن، کیفر و تنبیه بدنی است، اما سبک؛ بنابراین به لحاظ تأثیری که در جسم زن ایجاد می کند، باعث ترس و در نتیجه تسلیم او در برابر شوهر می گردد:

«آیه درباره زنی سخن می گوید که نشوز کرده و حقوق شوهرش را سلب نموده و بی آن که مرد حقوق او را تزییع نماید، انسانیت مرد را مورد اهانت قرار داده است. در چنین فضای آکنده از سرکشی زن بر مرد با وجود رفتار نصیحت گرانه و موعظه آمیز مرد و یا جداکردن بستر در مرحله بعد، برای مرد چاره ای نمی ماند جز آن که زن را به آرامی مورد تنبیه بدنی قرار دهد، تا وی از نافرمانی ای

که عصیان علیه انسانیت مرد است و صفای فضای خانوادگی را گل آلود کرده است دست بردارد... و ثانیاً مراد از ضرب، ضربی است نه چندان سخت یا خونین، بلکه مراد ضربی است که زن را بترساند و موجب شود او از نافرمانی خود دست بردارد. ۲۹

«در ادبیات روان شناسی چیزی که تنبیه بدنی را به عنوان ابزاری جهت اصلاح برخی رفتارها یکسره نفی کند، وجود ندارد. از این رو باید جایگاه و ارزش قانون قرآنی را به رسمیت شناخت. بنابر این، اینکه قرآن گزینه ضرب همسر ناشزه را به عنوان آخرین راه حل ممکن برای بحران نشوز قرار داده واقع گرایانه و حکیمانه است.» ۳۰

«نکته دوم آنجاست که از موعظه و جدایی بستر نتیجه ای عاید نشود و نوبت به تنبیه بدنی برسد که تنبیه بدنی برای رام کردن اهل لجاجت کاملاً مؤثر است...» ۳۱

همه کسانی که در چگونگی ضرب احتیاطهای لازم، مانند دوری کردن از مواضع حساس یا پراکندگی ضربه ها را شرط کرده اند و همچنین آنها که در بحث سوم؛ یعنی موضوع ضرب، نظریات سخت گیرانه ای انتخاب کرده اند، نگاه شان به ضرب، همین نگاه است؛ یعنی آن را به عنوان تنبیه بدنی و آزار جسمی تلقی می کنند. از همین رو می کوشند با تمهیدات لازم جلو آسیب رسیدن به زن را بگیرند.

برداشت دوم در این زمینه این است که «زدن» نوعی کیفر و عقوبت روانی است؛ نه جسمی، مرد با زدن می خواهد نهایت تنفر و ناراحتی خود را به زن اعلام کند و به او بفهماند که دیگر هیچ گونه علاقه و دلبستگی برای او نسبت به زن باقی نمانده است. اگر نصیحت کردن نشانه عشق به همسر و علاقه مندی به تداوم پیوند عاطفی با او شمرده می شد و اگر رویگردانی و پشت کردن به او در بستر علامت این بود که آن عشق در سایه ناراحتی و دلخوری کاهش یافته و در معرض خطر نابودی قرار گرفته است، زدن به معنای تیر خلاص و اعلام پایان یافتن عشق است و به زن هشدار می دهد که رابطه همسری عاری از محبت شده و دیگر برای مرد جاذبه ندارد که این چنین همسرش را که تا دیروز در آغوش می گرفت امروز از خود می راند.

بر اساس این نظریه، زدن، نماد تنفر و انزجار و طرد است که روحیه معشوق بودن زن را نشانه می رود و نه تنبیه بدنی او، روان او را می آزارد نه جسمش را.

به نظر می رسد این برداشت با تفسیر و تبیین روایات از آیه کریمه سازگارتر باشد، زیرا طبق تفسیر روایاتی که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت (ع) رسیده است ۳۲ ضرب، باید «غیرمبّرح» باشد؛ یعنی آزاردهنده نباشد و در برخی روایات آمده است که با چوب مسواک باشد.

بی شک چنین زدنی نمی تواند تنبیه بدنی شمرده شود، زیرا هیچ گونه آزار جسمی ایجاد نمی کند. به همین دلیل برخی از آنان که معتقد به تنبیه بدنی هستند، ناگزیر از توجیه روایت شده و گفته اند زدن با چوب مسواک مربوط به مرحله نخست زدن است:

«مرحله آغازین زدن با چوب مسواک است و روایت امام باقر (ع) که ضرب را در آیه به زدن با مسواک تفسیر می کند باید بر همین معنی حمل شود، اما مراحل بالاتر زدن با چوب مسواک نیست، زیرا آیه و سخنان فقها مطلق است. و از سوی دیگر با آیاتی که دلالت بر نهی از منکر می کند ناسازگار است؛ چنان که زدن با مسواک در همه مراحل هدف را برآورده نمی کند.» ۳۳

اما این توجیه به رغم استدلالی که برای آن شده است نادرست است، زیرا مقصود اصلی در روایت این است که زدن مورد نظر قرآن، زدن بی آزار است، بنابراین آغاز و انجام متفاوت ندارد و اگر کسی زدن مورد نظر را رعایت کرد باید زدنش آزار دهنده نباشد و اگر مراعات نکرد، زدنش غیرمجاز است. در نتیجه، زدن یا تنبیه بدنی است اما غیر مجاز، و یا مجاز است اما تنبیه بدنی نیست.

دلایلی که بیان شده است نیز هیچ یک کافی برای اثبات مدعای یادشده نیست، زیرا عمل بر طبق روایتی که آزاررسانی و در نتیجه تنبیه بدنی را رد می کند، نه ناسازگار با آیه است - زیرا روایت مفسر آیه است و معنای آن را توضیح می دهد - و نه ناسازگار با ادله نهی از منکر است، چون زدن زن ناشزه یا از مقوله نهی از منکر نیست، بلکه تنها اظهار تنفر نسبت به زن است و یا اگر هم از مقوله نهی از منکر باشد با توجه به روابط ویژه زناشویی نهی از منکر با شیوه خاص است و نمی توان زدن را که از جمله مراحل نهی از منکر است در اینجا تطبیق کرد. و نه هم عمل به روایت و پذیرش تفسیر روایی با رسیدن به هدف فاصله دارد، چون فاصله داشتن یا نداشتن بستگی به این دارد که هدف از زدن را چه بدانیم؛ اگر هدف آزار رسانی به جسم او باشد البته که زدن با چوب مسواک با آن فاصله دارد، اما به کدام دلیل چنین چیزی را هدف بدانیم؟ هیچ دلیلی نداریم که هدف از زدن، آزاررسانی به جسم زن است، بلکه خود تفسیر زدن به «غیرمباح» و چوب مسواک دلیل بر آن است که هدف چیزی دیگر است جز آزار رساندن.

به هر حال تکیه بر تفسیر سنت از قرآن و دخالت ندادن ذهنیت عامیانه در مقوله «زدن» این واقعیت را نشان می دهد که مقصود قرآن از «ضرب»، زدن معمولی رایج نیست، بلکه زدن ویژه ای است که تأثیر روحی و عاطفی می گذارد نه آسیب جسمی و بدنی.

شرط تجویز «ضرب»

سومین بحث در رابطه با آیه نشوز و زدن زن ناشزه، تعیین دقیق حالت یا حالتی است که زدن را ایجاب می کند. آیه مربوطه مراحل سه گانه موعظه، دوری در بستر و زدن را در پی خوف نشوز مطرح می کند (واللاتی تخافون نشوزهن). اکنون این پرسش مطرح است که آیا زدن و همچنین نصیحت و رویگردانی در بستر هنگامی اعمال می شود که خود نشوز تحقق یابد و یا در صورتی که خوف نشوز باشد یا آن که بعضی از این مراحل در صورت نشوز و بعضی دیگر در صورت ترس از نشوز؟ دیدگاه ها در این زمینه متفاوت است که در اینجا به اجمال آورده می شود:

۱. برخی از فقها و مفسران بر این باورند که مراحل سه گانه یعنی نصیحت، رویگردانی در بستر و ضرب، در پی خوف نشوز است، اما با ترتیبی که در آیه آمده است، بدین معنی که هرگاه نشانه های نشوز در رفتار و حرکات زن دیده شد مرد باید در آغاز نصیحت کند، اگر تأثیر نکرد اعراض کند و در مرحله سوم بزند. محقق در مختصر النافع بنابر نقل صاحب جواهر همین نظریه را انتخاب کرده است: «به همین خاطر مصنف در کتاب مختصر النافع گفته اقدامات سه گانه بر آشکار شدن نشانه های نشوز مترتب است، و در آن فرقی میان زدن و غیرزدن نیست. البته باید بر حسب ترتیب نهی از منکر باشد.» ۳۴

علامه طباطبایی در المیزان نیز همین نظریه را تأیید می کند:

«نشوز عبارت است از سرکشی و نافرمانی زن از شوهر، و مقصود از «خوف نشوز» آشکار شدن نشانه های آن است، و شاید اینکه راهکارهای سه گانه بر خوف نشوز مترتب شده نه بر اصل نشوز، در نظر گرفتن نقش موعظه از میان راهکارهای سه گانه است، زیرا موعظه چنان که در صورت عصیان کاربرد دارد، پیش از تحقق و در مراحل آشکار شدن نشانه های آن نیز مؤثر است.»^{۳۵}

این نظریه از دو جهت مورد نقد قرار گرفته است؛ یکی اینکه آنچه فرد و مصداق منکر است خود نشوز زن است نه ظهور نشانه های آن، پس معنی ندارد که پیش از تحقق منکر، نهی از منکر صورت گیرد. و دیگر اینکه بر اساس این دیدگاه، همه مراحل سه گانه در صورت خوف نشوز و ظهور نشانه های آن در رفتار و گفتار زن قابل اعمال خواهد بود، حال آن که فقها اجماع کرده اند که زدن، تنها در وقتی اجرا می شود که نشوز، خود تحقق یابد نه آن که تنها خطر آن احساس شود.^{۳۶}

۲. دیدگاه دوم این است که از راهکارهای سه گانه، نصیحت و رویگردانی در صورت احساس خطر اعمال می شود، اما زدن، تنها آن گاه مطرح می شود که خود نشوز تحقق یابد. پس پیش از اصل نشوز مرد حق زدن ندارد، اما با تحقق نشوز می تواند در نخستین مرحله اقدام به زدن کند:

«هرگاه نشانه های نشوز در رفتار زن دیده شد، مانند اینکه در برابر شوهر چهره در هم کشید یا در انجام نیازهای او گران جانی کرد یا در برخورد با او رفتار مؤدبانه اش را تغییر داد، برای مرد جایز است که در بستر از او دوری کند به این صورت که پشت به او کند، یا بنا بر قولی بسترش را جدا کند، اما در روایت، حالت اول آمده است، و جایز نیست برای مرد که در چنین حالتی زن را بزند. اما اگر نشوز که همان خودداری زن از اطاعت شوهر در موارد لازم است، در عمل تحقق یافت، برای مرد جایز است که او را بزند گرچه در اولین مرحله. و باید به کمترین حد بسنده کند و زدن موجب خونریزی و آزار نگردد.»^{۳۷}

این نظریه نیز مورد نقد قرار گرفته است، از آن جهت که چه فرق است بین ضرب و رویگردانی در بستر، که یکی پیش از نشوز است و دیگری پس از آن، با اینکه در هر دو حالت، زن مورد آزار قرار می گیرد؟

«در این نظریه این اشکال وجود دارد که رویگردانی در بستر نیز موجب از بین رفتن حق واجب زن بر شوهر می شود، پس نباید این کیفر پیش از گناه جایز باشد. و نیز آسان تر بودن رویگردانی نمی تواند دلیل بر این باشد که پیش از آشکار شدن نشانه های معصیت می توان نسبت بدان اقدام کرد.»^{۳۸}

۳. عده ای بر این باورند که راهکارهای سه گانه هریک برای یک حالت است؛ «نصیحت» برای حالتی که نشانه های نشوز آشکار می شود و خوف نشوز است، «رویگردانی» برای حالتی که زن نشوز کرده اما اصرار بر آن ندارد، و سرانجام «ضرب» برای حالتی که زن بر نشوزش اصرار می کند. بر اساس این نظریه، ضرب اختصاص به مرحله ای دارد که نشوز به مرحله حادّ و شدید رسیده و پیش از آن نمی توان از زدن استفاده کرد:

«هنگام آشکار شدن نشانه های نشوز باید موعظه و نصیحت کند و با تحقق نشوز و پیش از اصرار بر آن چاره رویگردانی در بستر را اعمال کند و اگر مؤثر نیفتاد و زن بر نشوز خویش اصرار ورزید می تواند از حربه زدن استفاده کند. پس مفهوم آیه این می شود که زنانی را که از نشوز آنان می ترسید

نصیحت کنید و اگر در عمل نشوز کردند در بستر از آنان دوری کنید و اگر بر نشوز خود اصرار ورزیدند آنان را بزنید.» ۳۹

این نظریه گرچه به لحاظ رتبه بندی راهکارها از نظر عقلی موّجه می نماید، اما با ظاهر آیه کریمه که همه راهکارها را برای حالت خوف نشوز تعیین کرده است، ناسازگار می نماید.

۴. نظریه چهارم بیانگر این مطلب است که اقدامات سه گانه همگی در حالت نشوز صورت می گیرد نه خوف نشوز، اما بر اساس شدت و ضعف نشوز؛ یعنی اگر نشوز خفیف و سطحی بود نصیحت، اگر شدیدتر شد رویگردانی، و اگر عمیق و حادّ شد زدن اعمال می شود. آنها که خوف را در آیه به معنای علم گرفته اند - چنان که شیخ طوسی از برخی نقل کرده است ۴۰ - در حقیقت همین نظریه را برگزیده اند، زیرا در این صورت «واللاتی تخافون نشوزهنّ» مترادف با این عبارت خواهد بود: «واللاتی تعلمون نشوزهنّ» و این، یعنی اینکه نشوز زن تحقق پیدا کرده و بنابراین احکام سه گانه به ترتیب می توانند اجرا شوند.

درستی این نظریه بر پایه صحت تفسیر یادشده از خوف استوار است، اما هیچ دلیلی نداریم که خوف به معنای علم باشد.

۵. شبیه دیدگاه چهارم، نظریه دیگری مطرح شده است مبنی براینکه برنامه های سه گانه در حالتی اجرا می شود که اصل نشوز تحقق یابد، اما بدون ترتیب. بنابراین پیش از تحقق نشوز حتی در صورتی که علایم و نشانه های آن نیز آشکار گردد مرد حق هیچ اقدامی ندارد، اما پس از تحقق نشوز مرد می تواند به دلخواه یکی از گزینه های سه گانه را اجرا کند.

این نظریه علاوه بر اشکال نظریه چهارم، اشکال دیگری نیز دارد و آن نادیده گرفتن ترتیب در احکام سه گانه است. گرچه عطف به «واو» دلالت بر ترتیب نمی کند، اما به گفته علامه طباطبایی سیاق کلام و طبع قضیه راهکارها اقتضای ترتیب را دارد:

«آنچه که شاهد بر درجه بندی اقدامات سه گانه است این است که این کارها به حسب طبع انسان از آسان تا سخت به عنوان ابزار بازدارنده استفاده می شود، چنان که در ظاهر آیه آمده است. پس ترتیب از سیاق آیه فهمیده می شود، نه از 'واو'». ۴۱

۶. نظریه ششم بر این باور است که اقدامات سه گانه نه برای حالت خوف نشوز است و نه برای حالت تحقق نشوز فقط، بلکه برای صورتی است که «نشوز مُخیف» باشد. طبق این نظریه نه تنها در حالت خوف نشوز مرد حق هیچ گونه اقدامی ندارد، بلکه حتی در حالت تحقق نشوز نیز، تا زمانی که به مرحله خطرناک و خوف انگیز نرسیده است نمی تواند کاری انجام دهد، تنها موقعی می تواند یکی از روشهای سه گانه را در پیش گیرد که با نشوز زن از فروپاشی خانواده بترسد:

«آنچه در آیه فرض شده است نشوز ترسناک است، نه ترس از وقوع نشوز، یا نشوز بدون خوف. تعبیر «تخافون نشوزهنّ» بیانگر این مطلب است که نشوز به گونه ای موجب خوف و هراس است که هیچ انسان باغیرتی نمی تواند در برابر آن مقاومت کند و مرد به عنوان سرپرست خانواده نباید در برابر آنچه نوامیس زندگی خانوادگی را به خطر انداخته است سکوت کند و دست بسته تسلیم شود.» ۴۲

این نظریه بر خلاف همه دیدگاه های گذشته خوف در آیه را به معنای خوف ناشی از تحقق نشوز می داند نه خوف از نشوز؛ چنان که نظریات دیگر می گفت و برای اثبات ادعای خود به دو نکته استدلال کرده است؛ نخست تعبیر «أطعنکم» در آیه که دلالت بر وقوع و تحقق نشوز دارد، زیرا در

صورتی که تنها نسبت به نشوز احساس خطر کند، معصیتی از زن سر نزرده است تا اطاعت معنی داشته باشد. دیگر اینکه «ضرب» یکی از درجات نهی از منکر است و پیش از تحقق نشوز، منکری نیست تا از آن نهی شود:

«اگر منظور آیه ترس از وقوع نشوز به لحاظ آشکار شدن نشانه های آن بود، در این صورت تعبیر «فان أظعنکم» معنی نداشت، زیرا نشوز احتمالی که هنوز واقع نشده عصیان شمرده نمی شود. همچنین تعبیر «واضربوهن» که آخرین مرحله نهی از منکر است توجیهی نداشت.»^{۴۳}

در نقد این نظریه می توان این پرسش را مطرح کرد که آیا اصل نشوز و تن ندادن زن به حق ویژه همسری، ذاتاً امری ترس آور نیست؟ اگر زن به خواسته جنسی مرد پاسخ مثبت ندهد که معنای نشوز نیز همین است، آیا زندگی خانوادگی در معرض خطر قرار نمی گیرد؟

بدیهی است که چنین کاری مخیف است و زندگی خانوادگی را در معرض از هم پاشیدن قرار می دهد. بنابراین اصل نشوز، مخیف است و نیاز به افزودن قید «مخیف» ندارد و دلایلی هم که ارائه شده بیش از این را ثابت نمی کند. پس ضرورتی ندارد که شرط اقدامات سه گانه را «نشوز مخیف» بدانیم.

۷. هفتمین و آخرین نظریه این است که از اقدامات سه گانه تنها دو اقدام؛ یعنی «نصیحت» و «رویگردانی» قابلیت اجرا دارد، اما عمل «ضرب» امروزه قابلیت اجرا ندارد، زیرا از سوی شارع به گونه تمهیدی نسخ شده و از میان رفته است. بر اساس این نظریه ضرب اساساً نباید صورت گیرد، نه در هنگام احساس خطر، و نه پس از تحقق نشوز، زیرا شارع با توصیه هایی که راجع به حفظ حرمت و شخصیت زن کرده و نیز نهی ها و منع های غلیظ و شدیدی که راجع به زدن زن از سوی مرد نموده است همه مقدمات نسخ و از بین رفتن زدن را فراهم ساخته و در نهایت این پدیده به طور کلی از صحنه روابط همسری رخت بر بسته است:

«مسئله قوامیت مرد بر زن نیز در محدوده عام که شامل زدن شدید دردآور زن شود از جمله همین مسائل است. بنابراین اگر چه در قرآن آمده، ولی از سوی آورنده شریعت به گونه ای تفسیر شده که تعدیل آن را در آن زمان و ریشه کن ساختن آن را در دراز مدت موجب شود.

اولاً، زدن در آیه به گونه غیرمبجح تفسیر شده، یعنی زدنی که سخت دردآور نباشد که در واقع زدن نیست، بلکه دست کشیدنی است با ظرافت ویژه. و از همین رو مقید شده که با تازیانه و چوب و وسیله دیگر نباشد؛ مگر چوب نازک سواک که انسان با آن مسواک می زند. این در واقع دلالت آیه را خنثی می کند و حق تنبیه بدنی و آزاررسانی زن از سوی مرد را یکسره نفی می کند....

ثانیاً، سفارشهای اکید نسبت به زن و پاسداشت حرمت او و جانبداری از او، با بذل توجه و مهربانی و رأفت و رحمت و به دور از خشونت و شدت و حتی سختگیری درباره اشتباهات و کوتاهی های او....

ثالثاً، از زدن زن چنان به سختی نهی و منع شده است که تخلف کننده را از دایره نیکان امت بیرون شمرده جزء شرار الناس می شمارد....

در نتیجه ظاهر بی قید و شرط آیه نسخ شده است؛ به گونه زمینه چینی... بنابراین دستاویز کردن ظاهر آیه، گرفتن ظاهری منسوخ است و مخالفتی صریح با نهی پیامبر و سفارشهای رسا و گویای آن حضرت و امامان پس از او.»^{۴۴}

به نظر می‌رسد این نظریه گرفتار نوعی ناسازگاری درونی است، زیرا از یک سو معتقد است که ضرب در آیه به زدن با مسواک تفسیر شده که در حقیقت زدن نیست و نوعی دست کشیدن است و از سوی دیگر می‌گوید که ظاهر آیه نسخ تمهیدی شده است. جا دارد این پرسش مطرح گردد که آیا ظاهر تفسیر شده نسخ شده است یا ظاهر تفسیر نشده؟ به تعبیر دقیق تر آیا زدن خاص (زدن با مسواک) نسخ شده، یا زدن متعارف بین مردم؟ اولی که قطعاً نسخ نشده، چنان که خود نیز تصریح دارد، و دومی اصلاً تشریح نشده تا نسخ شود، پس چه چیزی نسخ تمهیدی شده است؟ و اما اگر مقصود از نسخ، نسخ در تشریح نباشد بلکه مراد نسخ در تکوین و عالم خارج باشد؛ به این معنی که شارع، مقدمات و تمهیداتی را فراهم ساخته تا پدیده زدن از روابط خانوادگی حذف شود، در این صورت باید گفت علاوه بر نادرست بودن تعبیر نسخ، چنین کاری با واقعیت سازگار نیست، زیرا هنوز این پدیده وجود دارد و از میان نرفته است. بنابراین با توجه به تفسیر «ضرب» در روایات، ادعای نسخ، ادعای بدون دلیل خواهد بود.

سخن آخر

به نظر می‌رسد که غیر از نظریه نخست، سایر نظریات در این نقطه ضعف مشترکند که همه آنها «ضرب» در آیه را به معنای متعارف و معمول آن، پیش فرض گرفته‌اند، از این رو چون با خوف نشوز سازگار ندیده‌اند ناگزیر شده‌اند که به نوعی توجیه کنند، بعضی گفته‌اند ضرب مربوط به اصل نشوز است، بعضی دیگر گفته‌اند به نشوز مخیف مربوط می‌شود و برخی نیز ادعای نسخ کرده‌اند، حال آن که اگر ضرب را به همان معنایی که روایت تفسیر کرده است بگیریم نیازی به این توجیهات نیست، زیرا در این صورت ضرب، کیفر بدنی شمرده نمی‌شود تا نیاز به تحقق معصیت از سوی زن باشد، بلکه نوعی فشار روانی است که با خوف نشوز نیز سازگار و قابل اجرا است.

۱. راغب، المفردات فی غریب القرآن، ماده نشز.
۲. جمیلی، سید، احکام المرثه فی القرآن، ۶۱.
۳. رشید رضا، المنار، ۷۶/۵.
۴. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ۲۰۰/۳۱ - ۲۰۱.
۵. امام خمینی، تحریر الوسیله، ۵۴۲/۳.
۶. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ۲۰۱/۳۱ - ۲۰۰.
۷. خویی، سیدابوالقاسم، منهاج الصالحین، ۲۸۲/۲.
۸. همان، ۲۸۷/۲.
۹. حکیم طباطبایی، سیدمحسن، منهاج الصالحین، ۱۵۲.
۱۰. خویی، منهاج الصالحین، ۲۸۹/۲.
۱۱. حکیم، منهاج الصالحین، ۱۴۸.
۱۲. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ۳۰۳/۳۱.

۱۳. همان.
۱۴. فضل الله، سيدمحمدحسين، الندوة، كتاب اول، ۳۹۰.
۱۵. دروزه، محمد عزة، المرثة في القرآن و السنة، ۲۲۵.
۱۶. ر.ك: جواهر الكلام، ۳۰۳/۳۱.
۱۷. همان، ۲۰۱.
۱۸. خویی، منهاج الصالحين، ۲۸۹/۲.
۱۹. ر.ك: جواهر الكلام، ۲۰۱/۳۱.
۲۰. همان، ۲۰۵/۳۱.
۲۱. همان، ۲۰۶/۳۱.
۲۲. بلاغی، محمدجواد، آلاء الرحمن في تفسير القرآن، ۳۹۸/۲.
۲۳. زحیلی، وهبة، التفسير المنير، ۵-۵۸/۶ - ۵۶.
۲۴. همان، ۵۶.
۲۵. معرفت، محمدهادی، زن در نگاه قرآن و در فرهنگ زمان نزول، پژوهشهای قرآنی، شماره ۲۶-۲۵، صفحه ۴۵.
۲۶. ر.ك: جواهر الكلام، ۲۰۷/۳۱.
۲۷. ر.ك: التفسير المنير، ۵۶-۵۸/۵۶ - ۵۶.
۲۸. ر.ك: آلاءالرحمن في تفسير القرآن، ۴۰۰/۲.
۲۹. سبحانی، جعفر، مكانت زن در قرآن، پژوهشهای قرآنی، شماره ۲۶-۲۵، صفحه ۲۴.
۳۰. بیومی، عبدالمعطي محمد، ولاية المرثة شرعيتها... حدودها، ۱۹۶ - ۱۹۵.
۳۱. بهبودی، محمدباقر، تدبیری در قرآن، ۳۲۲ - ۳۲۱.
۳۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ۵۵/۱۰۱.
۳۳. ر.ك: جواهر الكلام، ۲۰۶/۳۱.
۳۴. همان، ۲۰۲/۳۱.
۳۵. طباطبایی، سيدمحمدحسين، الميزان في تفسير القرآن، ۳۴۵/۴.
۳۶. ر.ك: جواهر الكلام، ج ۳۱/۳۱ - ۲۰۳.
۳۷. همان، ۲۰۲/۳۱ - ۲۰۱.
۳۸. همان.
۳۹. همان.
۴۰. طوسی، محمدحسن، التبيان في تفسير القرآن، ۴۵۰/۴.
۴۱. ر.ك: الميزان، ۳۴۵/۴؛ التفسير المنير، ۴۸/۵ - ۴۸.
۴۲. صادقی، محمد، الفرقان في تفسير القرآن، ۴۸/۷.
۴۳. همان.
۴۴. معرفت، محمدهادی، زن در نگاه قرآن و در فرهنگ زمان نزول، پژوهشهای قرآنی، شماره ۲۶ - ۲۵، صفحه ۴۵ - ۵۱.

